



تاریخ و ادبیات ایران

محکم‌الدین زکریای رازی

دکتر محمد ستینه



نشرنی

- سرشناسه: دهقانی، محمد، ۱۳۴۴ -
عنوان و نام پدیدآور: محمد بن زکریای رازی.
مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۱۱ ص.
شابک: 978-964-185-427-2
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپای مختصر
یادداشت: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی:
<http://opac.nali.ir> قابل دسترسی است.
شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۴۷۱۶۱

قیمت: ۸۵۰۰ تومان



ناشر نی

تاریخ و ادبیات ایران

۱

محمد بن زکریای وازی

دکتر محمد دهقانی

ویراستار فرهاد مزدرائی

چاپ اول تهران، ۱۳۹۴

تعداد ۱۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی باختر

چاپ اکسیر

ناظر چاپ بهمن سراج

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۹۷۸ ۹۶۴ ۱۸۵ ۲۲۷ ۲

www.nashreney.com

معرفی مجموعه

مجموعه تاریخ و ادبیات ایران برای کسانی نوشته شده است که به تاریخ فرهنگی و ادبی ایران علاقه مندند و می خواهند برگزیده‌ای از بهترین شاهکارهای ادبی ایران را همراه با شرح و تفسیر لازم به زبانی ساده و روشن بخوانند و بدانند که این شاهکارها در کدام فضای تاریخی پدید آمده و متقابلاً چگونه بر آن تأثیر نهاده‌اند. این مجموعه صرفاً تاریخ و ادبیات ایران پس از اسلام را دربرمی گیرد و می‌کوشد تاریخ ادبی ایران را در پیوند با تاریخ عمومی جهان ببیند و به تحولات فکری و فرهنگی کشورها و اقلیم‌هایی هم که به نحوی با ایران در ارتباط بوده‌اند اشاره کند و به این ترتیب گستره‌ای روشن‌تر برای مقایسه تاریخ و ادبیات ایران و جهان پدید آورد. نخستین سلسله این مجموعه شامل بررسی زندگی و آثار پنجاه شاعر و نویسنده و متفکر تا پایان قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) است.

فهرست

مقدمه	۱۱
سخنان رازی (به نقل از ناصر خسرو و ابوحاتم رازی)	۵۷
[گفتار محمد بن زکریای رازی دربارهٔ چهار گوهر در کتاب	
شرح علم الهی]	۵۷
[دلیل قدم هیولی و بیان پدید آمدن عناصر به مذهب محمد زکریا]	۵۸
[گفتار محمد زکریا در باب مکان]	۶۲
[گفتار محمد زکریا دربارهٔ آفرینش عالم]	۶۲
[گفتار محمد زکریا در لذت و الم]	۶۵
[گفتار محمد زکریا در لذت مجامعت و نگرستن در نیکورویان	
و شنودن آواز خوش]	۶۹
[گفتار رازی در نبوت]	۷۰
[گفتار رازی دربارهٔ مقلدان و مخالفان تفکر]	۷۱
[گفتار رازی در ناسازگاری سخنان پیامبران با یکدیگر]	۷۳
[گفتار رازی در باب قرآن]	۷۴
گزیدهٔ سیرت فلسفی	۷۷
فصل پنجم کتاب طب روحانی: عشق و آفت و رابطهٔ آن با لذت	۹۳
منابع	۱۰۹

مقدمه

تاریخ ایران در نخستین سال‌های انتقال از عصر ساسانی به دوره اسلامی سخت تیره و مبهم است. هنوز معلوم نیست که امپراتوری عظیم و پهناور ساسانی چگونه در برابر اعراب از هم فرو پاشید و جای خود را به خلافت عربی داد. پرسش مهم تر این است که ایرانیان زرتشتی دین اجدادی خود را چرا و به چه ترتیبی رها کردند و چگونه بیشتر آنها در طول حد اکثر چند دهه به دین تازه‌ای گرویدند که مهاجمان عرب با خود به ارمغان آورده بودند؟ چرا هزار سال پیش از آن نیاکان همین ایرانیان، وقتی با هجوم سهمگین اسکندر مقدونی روبه‌رو شدند، در حفظ دین خود آن همه کوشیدند و به دین و مسلک فاتحان یونانی هیچ اعتنایی نکردند، اما اینک دین مهاجمان

بادیه‌نشین و به ظاهر دور از تمدن عرب را چنین آسان پذیرا می‌شدند؟ چرا خط و زبان پهلوی را که قرن‌ها با آن کتاب نوشته و سخن گفته بودند تقریباً به کلی از یاد بردند و برای نوشتن مطالب دینی و علمی و فلسفی به خط و زبان عربی روی آوردند؟ این کار را تا کجا به اختیار خود و تا چه حد به اجبار تازیان انجام دادند؟ سخن گفتن و نوشتن به زبان فارسی حدوداً از کی و کجا آغاز شد؟

این‌ها پرسش‌هایی است که بر اساس شواهد موجود هیچ پاسخ روشنی نمی‌توان برای آنها یافت. به گفته یکی از پژوهندگان مشهور تاریخ ایران، از عصر ساسانیان و از نخستین سال‌های ورود اسلام به ایران کتاب تاریخی قابل اعتنایی «به زبانی از زبان‌های ایرانی در دست نیست» (اشپولر، ۱۳۷۳، ص ۱۹). اکثر مطلق منابع دست‌اولی که در آنها از سرنوشت قوم ایرانی در قرن‌های اول تا پنجم هجری (هفتم تا یازدهم میلادی) خبری دیده می‌شود به زبان عربی نوشته شده‌اند، چنان‌که درباره ادوار دیرینه‌تر تاریخ ایران هم اغلب منابع و کتاب‌های مهم را یونانیان به زبان خود نوشته بودند (همان‌جا). به نظر می‌رسد که ایرانیان درباره تاریخ خود غالباً خاموش بوده و با نوشتن و به‌ویژه با تاریخ‌نگاری میانه خوبی نداشته‌اند. بجز کتیبه‌های کم‌شمار ایران باستان، که عمدتاً به خط میخی فارسی باستان و به خط و زبان پهلوی نوشته شده‌اند، کتاب‌های بسیار اندکی نیز به زبان پهلوی و به دو خط پهلوی و اوستایی از ادبیات عهد ساسانی بر جای

مانده‌اند. این کتاب‌ها هم که اغلب مضامین مذهبی دارند همگی در دوره اسلامی و از قرن‌های سوم و چهارم هجری (نهم و دهم میلادی) به بعد کتابت یا اساساً تألیف شده‌اند (برای اطلاع از این کتاب‌ها بنگرید به تفضلی، ۱۳۷۷، صص ۱۱۱-۲۳۷). مشهورترین روایت تاریخی بازمانده از عصر ساسانی — به خط و زبان پهلوی — کارنامه اردشیر بابکان، مؤسس سلسله ساسانی است که آن هم «آمیخته با افسانه» است و «در حقیقت باید آن را نوعی رمان تاریخی به شمار آورد» (همان، ص ۲۶۰). اما از «مهم‌ترین اثر تاریخی دوره ساسانی»، یعنی *خدای‌نامه*، آنچه بر جای مانده دیگر نه اصل کتاب بلکه ترجمه بخش‌های مهم آن در روایت‌های مختلف عربی و فارسی است. تاریخ‌نویسان دوره اسلامی آگاهی خود درباره رویدادهای ایران پیش از اسلام را وامدار ترجمه‌های همین *خدای‌نامه* بودند. شاهنامه‌هایی هم که در طول قرن چهارم هجری نوشته یا سروده شدند بر اساس همین ترجمه‌ها پدید آمدند. ارزشمندترین و مفصل‌ترین آنها نیز بی‌گمان شاهنامه فردوسی است.^۱ اما گزارش فردوسی هم از واپسین سال‌های سلطنت یزدگرد و فروپاشی ساسانیان و فتح ایران به دست اعراب تماماً برگرفته از همان منابع عربی است که به دست خود مسلمانان پدید آمده‌اند و

۱. برای آگاهی دقیق‌تر در این باره، بنگرید به همین مجموعه تاریخ و ادبیات ایران، کتاب‌های شاهنامه ابومنصوری و شاهنامه فردوسی.

منیع مستقل دیگری تأییدشان نمی‌کند. به این ترتیب، هیچ روایتی نیست که ماجرای حمله و تسلط اعراب مسلمان بر قلمرو پهناور ساسانی را از نگاه قوم مغلوب، یعنی همان ایرانیان زرتشتی، بازگو کرده باشد. آنچه فردوسی از زبان رستم هرمزد، فرمانده سپاه یزدگرد در جنگ با اعراب، آورده گزارش نسبتاً گویایی است از وضع روحی ایرانیان بهت‌زده‌ای که برای در ماندگی و ناتوانی خود در برابر هجوم اعراب مسلمان هیچ توجیه معقولی نمی‌یافتند جز این که گردش چرخ و اوضاع فلک را موجب دگرگونی احوال بدانند و پیروزی تازیان و نگویند خویشتن را به آن نسبت دهند.^۱ در برابر روایت

۱. رستم هرمزد که ضمناً منجم هم بوده است، در آستانه نبرد قادسیه، آینده‌ای هولناک را برای ایرانیان پیشگویی می‌کند:

چو با تخت منبر برابر کنند	همه نام بویگر و عمر کنند
تبه گردد این رنج‌های دراز	نشیمنی دراز است پیش فراز
نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر	از اختر همه تازیان راست بهر
چو روز اندر آید به روز دراز	شودشان سر از خواسته بی‌نیاز
بپوشند از ایشان گروهی سیاه	ز دیبا نهد از بر سر کلاه
نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش	نه گوهر نه افسر نه بر سر درفش
برنجد یکی دیگری بر خورد	به داد و به بخشش کسی ننگرد...
ز پیمان بگردند و از راستی	گرامی شود کزّی و کاستی
پیاده شود مردم جنگجوی	سوار آن که لاف آرد و گفت‌وگوی
کشاورز جنگی شود بی‌هنر	نژاد و هنر کمتر آید به بر
رباید همی این از آن از این	ز نفرین ندانند باز آفرین
نهان بتر از آشکارا شود	دل شاهشان سنگ خارا شود

سرشار از دریغ و حسرت‌مندانه‌ای که فردوسی از غلبهٔ اعراب و شکست ایرانیان به دست می‌دهد، گزارش راویان عرب از این ماجرا، برعکس، آکنده است از احساس غرور و ناباوری برآمده از یک پیروزی شکفت‌انگیز و نامنتظر که از آن می‌شد به معجزه تعبیر کرد. قصهٔ به غنیمت گرفتن و تکه تکه کردن فرش نگارین کاخ کسری و فروختن تنها یک وجب از آن به هشت هزار درهم — حتا اگر کاملاً حقیقت نداشته باشد — نموداری گویا از ویرانگری بادیه‌نشینان بیگانه با تمدن است.^۱ بر اساس شواهد مکتوب، تازیان بعدها بسیار کوشیدند

پسر بر پدر همچین چاره‌گر
نژاد و بزرگی نیاید به کار
روان و زبان‌ها شود پر جفا
نژادی پدید آید اندر میان
سخن‌ها به کردار بازی بود
بمیرند و کوشش به دشمن دهند
بکوشند ازین تا که آید به دام
که شادی به هنگام بهرام‌گور
همه چارهٔ ورزش و ساز دام
خورش کشک و پوشش گلیم آورد
بجویند و دین اندر آرند پیش
نیارند هنگام رامش نبیید
کسی سوی آزادگی ننگرد
شود روزگار بد آراسته

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۸، صص ۴۱۹-۴۲۰)

بداندیش گردد پدر بر پسر
شود بستندهٔ بی‌هنر شهریار
به گیتی کسی را نماند وفا
از ایران و از ترک و از تازیان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
همه گنج‌ها زیر دامن نهند
بود زاهد و دانش‌موند نام
چنان فاش گردد غم و رنج و شور
نه جشن و نه رامش نه بخشش نه کام
پدر با پسر کین سیم آورد
زیان کسان از پی سود خویش
نباشد بهار از زمستان پدید
چو بسیار از این داستان بگذرد
بریزند خون از پی خواسته

۱. بنگرید به گزارش طبری از «فتح مداین» در تاریخ بلعمی که جزو همین مجموعه

که بساط فرهنگ ایرانی را نیز مانند آن فرش مشهور در هم پیچند یا تکه تکه کنند و به باد فنا دهند.

به گفتهٔ ادیب و مورخ ارجمند معاصر، زنده ییاد دکتر محمد محمدی ملایری، «مهم‌ترین و مؤثرترین» عاملی که اعراب مهاجم برای تخریب جوانب گوناگون فرهنگ ایرانی به کار گرفتند «تعریب» بود. «تعریب یعنی عربی گردانیدن چیزی که در اصل عربی نبوده به

تاریخ و ادبیات ایران منتشر شده است. تأسف‌انگیزترین بخش ماجرا، گزارش قسمت کردن غنائم و به ویژه فرش موسوم به «بهارستان» است که فاتحان عرب آن را تکه تکه کردند و هر تکه را به غنیمت به کسی دادند:

و دیگر از آن چیزها آن بود که اندر خزینه فرشی بود یک بساط سیمصد رش بالا اندر شصت رش پهن، و آن را فرش زمستانی خواندندی. ملکان عجم آن را اندر زمستان باز کردند و بر وی نشستندی، بدان وقت که اندر جهان سیزی و شکوفه نماندی. و بر لبه‌های آن بر کرانه گرداگرد به زمرد سبز بافته بود، چنانکه چون بنگریستندی پنداشتندی که مبقله است یا کشت‌زاری. و اندر آن همه گوهرها اندر نشانده به رنگ [هر چه] اندر همه جهان اسپرغم است و شکوفه. و سعد آن بساط را همچنان سوی عمر فرستاد. و دیگر آن بود که اندر خزینهٔ عطر قرايه‌های آبگینه یافتند پر کافور و عنبر و مشک و دیگر بخورها. آن نیز سوی عمر فرستاد. و باقی به میان شصت هزار مرد قسمت کردند و پنج یک نیز از آن به عمر فرستادند. چون آن خواسته‌ها به مدینه رسید عمر رضی الله عنه بفرمود تا به مرگت مدینه نهاده‌اند و مردمان مدینه آن خواسته‌ها بدیدند و خیره بماندند. پس عمر آن همه میان مردمان قسمت کرد هر کسی به مقدار دیوان وی که زیادت بود بداد. و از آن بساط یک بدست علی بن ابی طالب را داد و او به هشت هزار درم بفروخت. و خلق جهان از مشرق تا مغرب و مصر و یمن روی به مدینه نهادند و بخردند آن گوهرها و زر و سیم، و هر چه دیناری ارزید به دانگی می‌خريدند. (بلمی، ۱۳۷۸، ج ۳، صص ۴۶۶-۴۶۷)

گونه‌ای که از هر لحاظ به زئی عربی درآید و اصل و تبار آن به کلی فراموش گردد» (محمّدی ملایری، ۱۳۷۲، صص ۱۹-۲۰). یکی از مؤثرترین شیوه‌های تعریب این بود که اصل و نسب اشخاص را نادیده بگیرند و نامی عربی بر آنها نهند و، بنا بر رسم عربی «ولاء»، آنها را به قبیله‌ای از عرب منسوب کنند و نام و نژادشان را یکباره معرّب گردانند. بدیهی است که فرزندان این موالی هم دیگر به کلی عرب محسوب می‌شدند و تبار اصلی خود را کم‌کم از یاد می‌بردند. نمونه‌ای از این مولا زادگان ایرانی که به یکی از پرنفوذترین متفکران جهان اسلام بدل شد حسن بصری بود. پدر حسن، که اصلاً فرخ نام داشت مردی ایرانی بود که در نخستین نبردهای اعراب با ایرانیان در زمان عمر، همراه همسر خویش، به اسارت تازیان درآمد. این زن و شوهر، پس از آن که به مدینه منتقل شدند و به اسلام گرویدند و آزادی خود را بازیافتند، در زمره موالی درآمدند و عرب‌ها آنها را یسار و خیره نامیدند. یسار و خیره در سال ۲۱ هجری صاحب پسری شدند و او را حسن نام نهادند. حسن شانزده ساله بود که به سرزمین پدری خود، یعنی استان شادیهمن ایران، رفت و همان جا در شهر نوینباد بصره ماندگار شد و به حسن بصری شهرت یافت (همان، صص ۲۱-۲۳).

از دیگر شکل‌های مهم تعریب، که باعث شده است تاریخ ایران در یکی دو قرن اول اسلامی در غباری از ابهام فرو رود، تعریب خود

تاریخ است. راویان و مورخان عرب یا مستعرب در نخستین قرون اسلامی چنان سخن گفته‌اند که انگار جز کوچ‌نشین‌های عرب هیچ دیار دیگری در سرزمین پهناور ایران به سر نمی‌برده و هیچ رویداد قابل‌اعتنایی هم جز در قبایل عرب و میان سران آن قبایل رخ نمی‌داده و زبان دیگری هم غیر از زبان عربی در آن گستره جغرافیایی به کار نمی‌رفته است. حال آن که در عراق زبان فارسی «مدتی نزدیک به هفتاد سال» همچنان زبان رسمی دستگاه اداری وابسته به خلافت بود. اما این حقیقت مهم، که بر سرنوشت اسلام و ایران تأثیری تعیین‌کننده داشته است، فقط از روایتی مختصر به دست می‌آید و آن این که زبان دستگاه اداری عراق تازه در زمان حجاج بن یوسف از فارسی به عربی برگردانده شد (محمدی ملایری، ۱۳۷۲، صص ۳۴-۳۶).

در میان همه مطالبی که طبری از ایران پیش از اسلام نقل کرده، حتا نام یکی از کتاب‌ها یا مورخان و دانشمندان ایرانی، که آن مطالب باید قاعدتاً از قول آنها نقل شده باشد، به چشم نمی‌خورد (همان، ص ۳۹). این بی‌اعتنایی به ذکر نام منابع و مآخذ ایرانی در حقیقت کوششی آگاهانه و عامدانه برای کتمان آن منابع و بازنویسی تاریخ بر اساس روایت اعراب پیروزمند است؛ روایتی که تاریخ اسلام را به صورت تاریخ قوم عرب درمی‌آورد، چنان‌که اقوام دیگر و از جمله ایرانیان فقط در سایه‌روشن حواشی آن و اغلب برای آرایش

صحنه‌ای که عرب‌ها بازیگر اصلی‌اش بوده‌اند به چشم می‌آیند. از تاریخ که بگذریم، جغرافیا هم آماج تعریب گسترده‌ای بود که ظاهراً از همان نخستین سال‌های تسلط اعراب بر ایران آغاز شد. یکی از روش‌های مرسوم این گونه تعریب ترجمه نام‌های خاص جغرافیایی و تبدیل آنها به نام‌های عربی است، چنان‌که گویی آن نام‌ها اصلاً عربی بوده و بر جاهایی اطلاق می‌شده‌اند که خود جزو جغرافیای سیاسی و فرهنگی عرب بوده است. نویسندگان عرب‌زبانی که از باب مثال ده‌اشتران را به قرية الجمل و ده‌نمک را به قرية الملح ترجمه می‌کردند و هیچ ردی از نام فارسی این مکان‌ها باقی نمی‌گذاشتند در حقیقت می‌خواستند جغرافیا را هم مثل تاریخ معرّب گردانند. روش دیگر برای تعریب اسامی جغرافیایی این بود که تلفظ آنها را چنان تغییر دهند که دیگر نسبتی با اصل خود نداشته باشند و عربی به نظر رسند. مثلاً بلاش آباد را ساباط و به‌اردشیر را به‌رسیر می‌خواندند (محمدی ملایری، ۱۳۷۵، صص ۱۶-۱۷).

اما زیان‌بارترین شیوه تعریب به لحاظ فرهنگی شاید همان تعریب اشخاص و به‌ویژه شخصیت‌های فرهنگی ایران بود که بسیاری از آنها در خانواده‌ای مسلمان و محیطی اسلامی به دنیا آمده و به عربی درس خوانده و با آن زبان طبعاً مأنوس شده بودند و آثار خود را هم عمدتاً به زبان عربی پدید می‌آوردند. در تاریخ طبری سند روشنی می‌یابیم از این حقیقت که در نخستین دهه‌ها و سده‌های

تسلط اعراب، ایرانیان مسلمان شدن را با عرب شدن برابر می گرفته‌اند. به گزارش طبری، در سال ۱۱۰ هجری، دهقانان بخارا به نزد اشرس (والی عرب خراسان) رفتند و در اعتراض به پرداخت جزیه (مالیاتی که غیر مسلمانان باید به حکومت اسلامی پرداخت می کردند) به او گفتند: «از که خراج می ستانی که مردم همه عرب [= مسلمان] شده‌اند؟» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۷، ص ۵۵).

پدیده تعریب، پس از یکی دو نسل، حالت تحمیلی خود را کم کم از دست داد و به اصطلاح درونی شد و راه را بر پدیده دیگری گشود که آن را باید استعراب یا عرب زدگی نامید. اگر تعریب به خواست حاکمان عرب بر ایرانیان تحمیل می شد، استعراب پدیده‌ای بود که به دست خود ایرانیان تقویت می گشت و، علاوه بر دین و زبان، اصل و نسب و روح و روانشان را نیز به کلی تغییر می داد و آنها را، به قول معروف، از بیخ عرب می کرد! مستعربان، با شور و حدّتی بیش از خود عرب ها به انکار اصل و نسب خویش می پرداختند و می کوشیدند که خود را هر چه بیشتر به اعراب منتسب کنند. از یک سو، در خراسان دهقانان بخارا برای فرار از پرداخت جزیه فریاد بر می آوردند که «مردم همه عرب شده‌اند» و از سوی دیگر در بصره تاجر ایرانی ساده دلی که به «حبیب عجمی» معروف بود و اصلاً عربی نمی دانست، در همان قرن اول هجری به شنیدن صوت قرآن شیفته وار می گریست و می گفت: «زبانم عجمی است اما دلم عربی است»! (دهقانی، ۱۳۹۱).